

یادبر الامور

شرح

نہایت الحکمت

www.ketab.ir

جلد اول

www.ketab.ir

شرح

نهایت الحکمت

جلد اول

www.ketab.ir

دکتر رضا اکبریان

فهرست مطالب

پیشگفتار.....	۱۱
مدخل این صنعت.....	۱۵
مقدمه.....	۱۸
مقدمات سه‌گانه‌ی اثبات نیاز به فلسفه.....	۱۹
۱. پذیرش اصل واقعیت؛ مقدمه‌ی اول برای اثبات نیاز به فلسفه.....	۱۹
علامه طباطبایی و تعریف فلسفه.....	۲۰
الف: فلسفه؛ تمییز واقعیت از لاواقعیت.....	۲۰
ب: فلسفه؛ علم به علل وجود.....	۲۳
ج: فلسفه؛ تمییز حقایق از اعتباریات و وهمیات.....	۲۵
د: عدم پذیرش تمایز وجود و ماهیت در فهم واقعیت در فلسفه علامه.....	۳۱
ه. نظر متفاوت علامه طباطبایی در باب نسبت واقعیت و وجود.....	۳۶
ارتباط واقعی انسان با اشیاء دیگر.....	۳۸
۲. علم به واقعیت؛ مقدمه‌ی دوم اثبات نیاز به فلسفه.....	۴۲
عدم بطلان جمیع متعلقات و نامتعلقات ادراک.....	۴۲
عینیت خارجی، لازمه‌ی قصدکردن چیزها.....	۴۶
احتیاج به فلسفه در تمییز حقایق از اعتباریات و وهمیات.....	۴۷
ناممکن بودن تردید در واقعیت.....	۵۰
علم به واقعیت داشتن خود.....	۵۱
۳. وجود خطا در ادراکات انسان؛ مقدمه‌ی سوم اثبات نیاز به فلسفه.....	۵۴
تردیدناپذیری خطا در ادراک.....	۵۴
فلسفه و تمییز حق از باطل.....	۵۶
دلیل اول بر وجود خطا در ادراکات انسان.....	۶۵

۸۲.....	دلیل دوم در تردیدناپذیری خطا در ادراکات انسان.....
۸۳.....	نیاز به فلسفه‌ی اولی با غایت تمییز موجود از لاموجود.....
۸۵.....	روش تحقیق در فلسفه.....
۸۷.....	فلسفه و هدایت به خود اشیاء و واقعیت آنها.....
۸۸.....	ابتناء بحث فلسفی بر برهان.....
۸۹.....	یقینی بودن مباحث فلسفی.....
۹۱.....	ویژگی بحث‌های فلسفی.....
۹۱.....	فراهم شدن امکان مابعدالطبیعه در پرتو خصوصیات مذکور.....
۹۵.....	خارج از وسع بودن بحث از جزئیات.....
۱۰۲.....	دلیل خارج بودن بحث جزئیات از فلسفه.....
۱۰۳.....	وصف ویمه فلسفه علامه طباطبایی.....
۱۰۳.....	علم به موجود مطلق از طریق فلسفه.....
۱۱۱.....	موجود مطلق و احوال غیرموجود.....
۱۱۲.....	اقسام تساوی محمول با موضوع.....
۱۱۳.....	تساوی خارجیت مطلق، وحدت عام و فعلیت کلی با موجود مطلق.....
۱۱۴.....	احوال اخص از موجود مطلق و نحوه بحث فلسفی درباره آنها.....
۱۱۵.....	بحث فلسفی بحثی درباره امور غیرخارج از موجود مطلق.....
۱۱۶.....	چیستی فلسفه نزد علامه طباطبایی.....
۱۱۸.....	نتایج این بحث.....
۱۱۸.....	نتیجه‌ی اول: فلسفه، عام‌ترین علوم.....
۱۲۵.....	نیازمندی علوم به فلسفه در ثبوت موضوع خود.....
۱۳۰.....	تلقى فلاسفه ماقبل علامه طباطبایی از موجود.....
۱۳۱.....	تفاوت موجود و حقیقت موجود نزد فلاسفه پیشین.....
۱۳۲.....	شناسایی موجود و نه حقیقت موجود در فلسفه‌ی علامه طباطبایی.....
۱۳۲.....	سیر از واقعیت فی‌الجمله به واقعیت بالجمله.....
۱۳۳.....	باز شدن باب گفت‌وگو با تمام فلاسفه در فلسفه علامه طباطبایی.....

متوقف نبودن اثبات موضوع فلسفه به علوم دیگر	۱۳۵
بدهات تصویری و تصدیقی موضوع فلسفه	۱۳۹
موجودیت وجود وصف ویژه فلسفه علامه طباطبائی	۱۴۲
نتیجه‌ی دوم: احتمال محمول فلسفه‌ی اولی بر همه چیز	۱۴۵
عدم ثبوت امر خارج از موضوع فلسفه‌ی اولی	۱۵۱
مساوقت وجود با وحدت نفسی و فعلیت نفسی	۱۵۵
نحوه حمل محمولاتِ اخص بر موضوع فلسفه	۱۵۶
چرایی فلسفی بودن قضیه «علت موجود است»	۱۵۸
قسم دوم قضایای فلسفی: قضایای مردده‌المحمول	۱۵۹
قضایای مردده‌المحمول و شکل غالب قضایای فلسفی	۱۶۳
نتیجه‌ی سوم: بیان عکس‌المحمولی قضایای فلسفی	۱۶۹
نتیجه‌ی چهارم: مقصود بالاصالة بودن فلسفه	۱۷۱
عمومیت موضوع فلسفه نسبت به علوم دیگر	۱۷۵
مطلوبیت بالذات فراگیری فلسفه	۱۷۸
ثمرات و فواید مترتب بر فلسفه	۱۷۹
نتیجه‌ی پنجم: اتّی بودن تمام براهین فلسفی	۱۸۰
فراگیری موضوع فلسفه و معلول نبودن آن	۱۸۳
نفی برهان لمی در فلسفه‌ی اولی	۱۸۷
برهان انی؛ سیر از احد المتلازمین عام به متلازم دیگر	۱۸۸

المرحلة الأولى: في أحكام الوجود الكلية وفيها خمسة فصول	۱۹۱
الفصل الأول: في أنّ مفهوم الوجود مشترك معنوي	۱۹۳
مرحله‌ی اول؛ احکام کلی وجود	۱۹۴
اشتراک معنوی وجود	۱۹۴
اولی بودن اشتراک معنوی وجود	۲۰۷

۲۰۸	فهم یک معنا از موجود در موارد متعدد
۲۱۱	اشتراک معنوی وجود در نظر ملاصدرا و علامه طباطبایی
۲۱۴	بررسی نظریه‌ی اشتراك لفظی وجود
۲۱۴	منظور از اشتراك لفظی وجود در تمام موجودات
۲۱۷	دلیل اول بر ابطال این قول
۲۲۰	دلیل دوم بر ابطال این قول
۲۲۲	یقین به وجود و تردید در ماهیت یک شیء
۲۲۴	بررسی نظریه اشتراك لفظی وجود میان واجب و ممکن
۲۲۴	منظور از اشتراك لفظی وجود بین واجب و ممکن
۲۲۶	دلیل بطلان قول مذکور
۲۲۷	استلزام تعطیل عقل
۲۲۷	معنای وجود و معنای نقیض آن نزد علامه طباطبایی
۲۲۹	مبنای خاص علامه طباطبایی برای بطلان این قول
۲۳۰	اثبات مطلوب به عنوان اشتراك معنوی وجود
۲۳۱	خلط میان مفهوم و مصداق؛ منشأ قول به اشتراك لفظی
۲۳۹	الفصل الثانی: فی أصالة الوجود و اعتباریة الماهية
۲۳۹	در اصالت وجود و اعتباریت ماهیت
۲۳۹	معنای اصالت وجود و اعتباریت ماهیت
۲۵۱	تاریخچه‌ی اصالت وجود و اعتباریت ماهیت
۲۶۰	حقیقت عینی بودن وجود
۲۶۲	وجود؛ حقیقت عینی و واقعیت خارجی
۲۶۵	اثبات اصالت وجود
۲۶۵	گذر از مرز سفسطه و ویران ساختن بنیان شک
۲۷۰	مقدمات مأخوذ در برهان اثبات اصالت وجود
۲۷۰	مقدمه‌ی اول؛ انتزاع دو مفهوم ماهیت و وجود از اشیاء واقعی

مقدمه‌ی دوم؛ حیثیت ماهیت، غیر از حیثیت وجود.....	۲۷۲
مقدمه‌ی سوم؛ عدم امکان دو امر اصیل.....	۲۷۶
برهان بر اصالت وجود.....	۲۸۱
نسبت اصالت وجود با نگرش وجودی مشائین.....	۲۸۴
بررسی شبهات وارد بر اصالت وجود.....	۲۹۰
شبهه‌ی نخست بر اصالت وجود و پاسخ آن.....	۲۹۱
تبیین شبهه‌ی تسلسل در موجودیت وجود.....	۲۹۴
پاسخ به شبهه‌ی تسلسل در موجودیت وجود.....	۲۹۵
اشکال به اصالت وجود با تمسک به معنای عرفی موجود.....	۲۹۶
تفاوت فهم عرفی با فهم علمی و فلسفی.....	۳۰۴
عدم تبعیت حقایق از عرف و لغت.....	۳۰۶
حقیقت عینی بودن وجود.....	۳۰۷
قول بهمنیار درباره‌ی حقیقت وجود.....	۳۰۸
تبیین و بررسی شبهه دوم بر اصالت وجود.....	۳۱۵
پاسخ به اشکال واجب الوجود دانستن تمام موجودات.....	۳۱۹
تفاوت دو معنای وجود واجب و وجود بنفسه.....	۳۲۳
شبهه‌ی سوم بر اصالت وجود.....	۳۲۴
محدورات شبهه‌ی اشتراک لفظی وجود در وجود بنفسه و بغیره.....	۳۲۷
خلط مفهوم و مصداق در شبهه‌ی اشتراک لفظی وجود.....	۳۲۷
نقد نظریات و اقوال مخالف اصالت وجود.....	۳۳۰
فساد قول به اصالت ماهیت.....	۳۳۰
علت انتساب اصالت ماهیت به سهروردی.....	۳۳۳
نحوه و کیفیت اطلاق موجود بر ماهیات نزد اشراقیان.....	۳۳۴
تقریر اصالت ماهیت بر مشی اشراقیان.....	۳۳۵
وجه رد قول شیخ اشراق در باب اصالت ماهیت.....	۳۳۶
نقد نظریه‌ی محقق دوانی.....	۳۳۸

۳۴۱.....	تقریر کلام محقق دوانی
۳۴۲.....	تفاوت اطلاق موجود بر واجب و ممکن
۳۴۳.....	ابطال قول محقق دوانی
۳۴۶.....	فروع اصالت وجود و اعتباری بودن ماهیت
۳۵۳.....	تفاوت تعبیر حیث تقييدیه در نظر علامه با سایر فلاسفه
۳۸۶.....	توضیح مدعا و برهان
۳۹۲.....	دلیل جزء نبودن وجود
۳۹۵.....	تحلیل عقلی واقعیت در فلسفه سینوی
۴۰۳.....	تحقیق در بساطت وجود
۴۲۷.....	دلایل مغایرت وجود و ماهیت
۴۲۹.....	مغایرت وجود و ماهیت به تحلیل عقلی ست
۴۵۰.....	بحث نفس الامر و ملاک صدق قضایا
۴۵۱.....	تصدیقات نفس الامری
۴۷۸.....	دو نظریه دیگر درباره‌ی نفس الامر
۴۹۲.....	نظر دوم درباره‌ی نفس الامر
۵۰۱.....	مطابق تنها برای وجود است
۵۳۲.....	امکان برهان لمی در ملاصدرا و بوعلی
۵۴۱.....	موضوع فلسفه الهی
۵۵۵.....	تفاوت حیثیت وجود و ماهیت
۵۶۱.....	منابع و مأخذ
۵۶۳.....	نمایه

پیشگفتار

فلسفه‌ی هر تمدن، مهم‌ترین بستر ظهور عقلانیت و اندیشه‌ی آن در طول تاریخ و مانایی هر فرهنگ، در گرو اتقان و اصالت مبانی عقلی آن است. به گواه تاریخ، جوامع فاقد ریشه‌های عمیق فکری و فلسفی، تسلیم تمدن‌های رقیب خواهند شد و جوامعی نیز که در تاریخ تمدن خود دارای فلسفه بوده‌اند ولی آن را نمی‌شناسند یا به کار نمی‌گیرند، شرایط بهتری از جوامع قبلی نخواهند داشت. براین اساس در جهان امروز فرهنگ و تمدنی می‌تواند به رشد و بالندگی خود ادامه دهد و داعیه جهانی شدن داشته باشد که در مواجهه با سؤالات و پرسش‌هایی که از آن می‌شود، پاسخ‌های قانع‌کننده عقلی داشته باشد؛ چرا که زبان عقل و منطق، زبان مشترک بین تمامی ملل و فرهنگ‌هاست. رومی دیگر، رشد دانش و فلسفه به صورت مرحله‌ای صورت می‌گیرد و دستاوردهای علمی فیلسوفان و دانشمندان هر دوره، مبتنی بر دستاوردهای متفکران دوره‌های قبلی است؛ بنابراین می‌توان گفت که رشد دانش و اندیشه در هر دوره، منوط به شناخت مبانی علمی و فلسفی و دستاوردهای فیلسوفان و دانشمندان گذشته، در هر دوره از تمدن است.

تمدن اسلامی در عصر حاضر که عصر دانایی و اطلاعات لقب گرفته است، با چالشی بسیار بزرگ در عرصه‌ی اندیشه، نظریه‌پردازی و عمل مواجه است. چالشی که از دوران‌های بسیار دور شکل گرفته است و آثار خود را بر تمام شئون فردی و اجتماعی بر جای گذاشته و اندیشمندان نواندیش را به چاره‌جویی واداشته است. تمدن اسلامی در این مبارزه‌ی نابرابر، از پشتوانه‌ای عظیم، فرهنگی بالنده و رشدیابنده و از آن‌ها مهم‌تر، مکتبی مترقی برخوردار است که رهروان و پیروان خویش را به تفکر، اندیشه‌ورزی و کسب دانش و تجربه از هر ملت و قومی، تشویق و ترغیب می‌نماید و آنان را به گفتگو فرامی‌خواند؛ ره‌توشه‌هایی که

اگر به خوبی از آن‌ها بهره گرفته شود، سعادت، نیک‌بختی و دستیابی به پیشرفت‌های مادی و اگر مورد غفلت قرار گیرد عقب‌ماندگی و بحران هویت را به همراه دارد. با توجه به اینکه فرهنگ اسلامی مشحون از فیلسوفان و حکیمان مبتکر و پیشرو است، آگاهی و ترویج و تبیین دیدگاه آن‌ها، می‌تواند زمینه‌ی شکوفایی دوباره‌ی تمدن اسلامی را، به‌ویژه از طریق فراهم کردن زمینه‌های لازم برای تولید علوم و نیز بازیابی هویت اسلامی فراهم کند.

در این راستا فلسفه‌ی اسلامی و در رأس آن حکمت شیعی که ریشه در قرآن و تعالیم معصومین صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین دارد، اصلی‌ترین و مهم‌ترین بستر ظهور اندیشه و تفکر ناب اسلامی است. با بهره‌گیری از این میراث غنی، می‌توان از هجمه‌ی شبهات و اندیشه‌های معارض در امان بود و به‌طور فعال در جهت رشد اندیشه و فرهنگ خویش تلاش کرد و با یاری جستن از زبان مشترک عقل و منطق، فرهنگ غنی و گران‌سنگ اسلام را به جهانیان معرفی کرد. مسئله‌ای که در این میان رخ می‌دهد عدم‌دانش و اطلاعات عمیق و گسترده در خصوص فلسفه در اسلام است. بدین معنا که سیر تطور تفکر فلسفی در جهان اسلام، به‌صورت منسجم تدوین نشده است؛ بنابراین گام اول و ضروری، شناخت میراث فکری و فلسفی دانشمندان و فیلسوفان مسلمان یا به عبارت دقیق‌تر «تاریخ فلسفه در اسلام» است.

با توجه به ضرورت این امر، گروهی از اساتید دغدغه‌مند، تصمیم به تأسیس مؤسسه‌ی تاریخ حکمت و فلسفه در اسلام گرفته‌اند تا زمینه‌ی تدوین تاریخ فلسفه در اسلام را به دو زبان فارسی و انگلیسی فراهم کنند و با ایجاد حلقه‌های تفکر و هم‌اندیشی، موجبات شناسایی و معرفی میراث غنی فلسفه اسلامی را فراهم سازند. مهم‌ترین اهداف این مؤسسه عبارت است از: ارتقاء سطح فرهنگ عمومی با بهره‌گیری از معارف قرآن کریم و حکمای تراث، تحقق منویات مراجع تقلید و بالخصوص امام راحل و مقام معظم رهبری، حفظ و بسط فرهنگ و ارزش‌های اصیل اسلامی، تربیت و به‌کارگیری نخبگان متعهد و متمحض و بصیر، از میان فرهیختگان حوزه و دانشگاه، تنسيق و ساماندهی مناسب معارف حکمت اسلامی، متناسب مقتضیات و نیازهای جدید، تعامل با نخبگان حوزوی و دانشگاهی و ارتباط با مراکز فلسفی در داخل و خارج کشور.

در حال حاضر مؤسسه برای دستیابی به اهداف خود، دو طرح کلان پژوهشی را در دستور کار دارد:

۱. طرح تدوین «تاریخ حکمت و فلسفه در اسلام» که در صدد است مجموع دیدگاه‌ها و نظریه‌های فلاسفه مسلمان و سیر تطور آراء فلسفی و حکمی را در طول تاریخ فلسفه اسلامی، به طور مجزا در دو بخش فارسی و انگلیسی مورد شناخت، بازخوانی و تحلیل قرار دهد.

۲. طرح تدوین «مجموعه معارف عقلی فلسفی قرآن کریم» که در صدد است با ارائه و شرح معارف عقلی قرآن، نشان دهد قرآن کریم کتاب عقل است که هر انسانی می‌تواند برای حل مسائل و مشکلات زندگی خود از تعالیم آن بهره‌مند گردد و اهل علم نیز می‌توانند در نظریه‌پردازی از تعالیم آن استفاده کنند. این معارف عقلی به صورت موضوعی، در این مجموعه مورد بحث و تحلیل قرار گرفته است.

در راستای این دو طرح کلان پژوهشی، با رویکرد تاریخی تحلیلی و تطبیقی چاپ و نشر کتاب‌هایی در شرح المیزان فی تفسیر القرآن، شرح نهج البلاغه، شرح صحیفه سجاده، و نیز شرح الهیات شفا، شرح حکمت الاشراق، شرح تمهید القواعد، شرح اسفار اربعه، شرح منظومه، شرح نهایه الحکمه و شرح اصول فلسفه و غیره در دستور کار قرار گرفته‌اند. این آثار، توسط استاد ارجمند جناب آقای دکتر رضا اکبریان، در مراکز علمی حوزوی و دانشگاهی تدریس و تدوین شده است.

نوشتار حاضر، جلد اول از شرح نهایه الحکمه است. علامه طباطبائی، نهایه الحکمه را در دوازده مرحله تنظیم کرده است؛ مرحله اول، احکام کلی وجود؛ مرحله دوم، وجود مستقل و رابط؛ مرحله سوم، وجود ذهنی و خارجی؛ مرحله چهارم، مواد قضایا؛ مرحله پنجم، ماهیت و احکام آن؛ مرحله ششم، مقولات ده-گانه؛ مرحله هفتم، واحد و کثیر؛ مرحله هشتم، علت و معلول؛ مرحله نهم، قوه و فعل؛ مرحله دهم، سبق و لحوق و قدم و حدوث؛ مرحله یازدهم، عقل و عاقل و معقول و مرحله دوازدهم، مباحث مربوط به واجب الوجود. کتاب حاضر شرح مدخل و مرحله اول تا فصل سوم نهایه الحکمه است.

لازم به ذکر است محتوای این کتاب پس از ویراستاری علمی و ادبی آن، توسط استاد، تصحیح و تکمیل گردیده است. ارجاع به مآخذ، پاورقی و توضیحات لازم، زیر نظر ایشان تنظیم گردیده است. چاپ و نشر سایر مجلدات شرح نه‌ایه الحکمه و نیز سایر آثار استاد نیز، ان شاء الله به زودی به اتمام خواهد رسید و تقدیم علاقه‌مندان خواهد گردید.

در پایان از نظارت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی و همچنین زحمات ویراستاران این اثر، آقایان دکتر احمد رضا تهرانی و محمد جواد صادقی و سایر عزیزانی که در به ثمر رسیدن این اثر ما را یاری کردند، قدردانی می‌کنیم و از اساتید و صاحب نظران درخواست می‌شود تا با ارسال نظرات و پیشنهادات سازنده خویش، ما را یاری کنند.

معاونت پژوهشی

مؤسسه تاریخ حکمت و فلسفه در اسلام

www.ketab.ir

کلامٌ بِمَنْزِلَةِ الْمَدْخَلِ لِهَذِهِ الصِّنَاعَةِ
سَخْنَى بِهِ مِثَابَهُى دَرَامَدِ بَرِائِنِ صِنَاعَتِ

مدخل این صنعت

www.ketab.ir

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله
الطاهرين.

(۱) إنا. معاشِر الناس. أشياء موجودة جدًا و معنا أشياء أُخر موجودة
رُبما فعلت فينا أو انفعلت مِنّا، كما أنّا نفعل فيها أو ننفعل منها.
هناك هواء نستنشقُه و غذاء نتغذى به و مساكن نُسكنُها و أرض
نَقلِبُ عليها و شمس نَسْتَضِيءُ بِضِيائِها و كواكب نَهْتَدِي بِها و
حيوان و نبات و غيرُهما.
و هناك أمورٌ نُبَصِّرُها، أخرى نَسْمَعُها و أخرى نَشْمُها و أخرى نَذوقُها
و أخرى و أخرى.
و هناك أمورٌ نَقْصُدُها أو نَهْزُبُ منها و أشياء نُحِبُّها أو نُبْغِضُها و أشياء
نَرْجوها أو نَخافُها و أشياء تَشْتَهِيها طِبَاعُنا أو تَتَقَرَّرُ منها و أشياء نُريدُها
لِغرضِ الإِسْتِقْرارِ في مكانٍ أو الإِنْتِقالِ مِن مكانٍ إلى مكانٍ أو
الحصولِ على لَذَّةٍ أو الإِتِّقاءِ مِن أَلَمٍ أو التَّخَلُّصِ مِن مَكْرُوهٍ أو لِمَا رَبَّ
أخرى.

ترجمه

(۱) ما مردمان بی تردید اموری موجود هستیم و پیرامون ما نیز امور موجود دیگری
هستند که چه بسا، چنانکه ما در آنها اثر نهاده و یا از آنها اثر می پذیریم، آنها نیز در
ما اثر گذاشته و یا از ما اثر می پذیرند.

پیرامون ما هوایی است که در آن نفس می کشیم؛ و خوراکی که از آن می-
خوریم؛ و منازلی که در آنها ساکنیم؛ و زمینی که بر فراز آن در آمد و شدیم؛ و
خورشیدی که از پرتو آن نور می ستانیم؛ و ستارگانی که بدانها راه می جوییم؛ و
جانوران، و گیاهان، و دیگر چیزها.

همچنین پیرامون ما چیزهایی هستند که به آنها می نگریم؛ یا آنها را می شنویم؛

یا می‌بوییم؛ یا می‌چشیم؛ و دیگر و دیگر.

همچنین اند اموری که آنها را می‌جوییم یا از آنها می‌گریزیم؛ و چیزهایی که دوستشان می‌داریم یا نمی‌داریم؛ و چیزهایی که امید به آنها داریم و یا از آنها می‌هراسیم، و چیزهایی که طبیعت ما به آنها مایل است و یا از آنها گریزان؛ و نیز چیزهایی که به سراغشان می‌رویم برای استقرار در جایی، یا انتقال از جایی به جای دیگر، یا دستیازی به لذتی، و یا پرهیز از رنجی، و یا رهایی از امری ناپسند، و یا نیازهای دیگر.

مقدمه

کتاب نه‌ایة الحکمة، اثر علامه طباطبایی رضوان الله تعالی علیه، از ارزشمندترین کتاب‌ها در زمینه‌ی فلسفه‌ی اولی است. در میان آثار متعدد ایشان، به حق می‌توان این کتاب را به سان گوهری درخشان بر حلقه‌ی حکمت و فلسفه‌ی الهی دانست. نه‌ایة الحکمة با هموار کردن پستی‌ها و بلندی‌ها، طریقی بدیع و نو در تاریخ تفکر فلسفی اسلام گشوده است؛ راهی که با بهره‌گیری از برهان، افق حکمت را نمایانده تا ابواب حقیقت را با کلید عقل بگشاید. علامه طباطبایی در این کتاب، نظریات ابداعی خویش را مطرح کرده‌اند. می‌توان ادعا کرد که این نظریات نسبت به نظریات فیلسوفان سابق در زمینه‌ی فلسفه‌ی اولی، نظریاتی بدیع و نو هستند. هرچند علامه طباطبایی علاوه بر این کتاب، در سایر کتب خود نیز نظریات بدیع فلسفی خویش را عرضه کرده است؛ از جمله در تعلیقه‌ها بر اسفار اربعة، اصول فلسفه و روش رئالیسم، بدایة الحکمة و مجموعه‌ی رسائل (از قبیل رسالة التوحید، رسالة الانسان و رسالة الولاية). همچنین از ایشان مطالب ارزشمندی در زمینه‌ی مباحث عقلی/فلسفی، در کتاب قیّم المیزان فی تفسیر القرآن بر جای مانده است.

معرفی اجمالی کتاب
نه‌ایة الحکمة

علامه طباطبایی در کتاب نه‌ایة الحکمة مطالبی را به عنوان مدخل ورود به عالم فلسفه مطرح کرده‌اند، که درواقع این مطالب جزو مباحث مقدماتی فلسفه‌ی اولی محسوب شده و دانستن آن‌ها جزو شروط ورود به فلسفه می‌باشد. ایشان در این مدخل درباره‌ی وجه نیاز به فلسفه، روش، غایت و موضوع فلسفه، نسبت محمولات به موضوعات، و تعریف، مباحثی را برپا می‌دارند؛ همچنین ایشان به

مباحث مطرح شده در
مدخل کتاب

نتایج متفرع بر این مباحث مقدماتی نیز پرداخته است، که در ادامه به اجمال مورد اشاره قرار خواهند گرفت:

اولاً؛ فلسفه اعمّ علوم است و همه‌ی علوم در تصدیق به ثبوت موضوعات خود، به آن نیازمندند؛ بدون آنکه فلسفه محتاج به هیچ علمی از علوم باشد. ثانیاً؛ محمولات در فلسفه خارج از وجود نیستند، بلکه تمامی آن‌ها به وجود بازمی‌گردند. محمولات یا مساوی وجود هستند و یا اخص از آن، که با مقابل خود، مساوی با وجود می‌گردند؛ بدین ترتیب، اکثر مسائل فلسفه به صورت مسائل تقسیمی مطرح می‌شوند.

ثالثاً؛ مسائل فلسفه به طریق عکس‌الحمل بیان می‌شوند. رابعاً؛ از آنجا که فلسفه به لحاظ موضوع، اعمّ فنون است، فنّ‌آلی محسوب نمی‌شود. و خامساً؛ براهین اقامه‌شده در فلسفه، نه برهان لمّ، بلکه برهان إنّ هستند که در آن از احدالمتلازمین به متلازم دیگر سیر می‌کنیم. منظور از «صناعة» در عنوان فوق، همان فلسفه‌ی اولی و یا مابعدالطبیعه است، نه فلسفه به معنای عام که شامل فلسفه‌ی طبیعی و فلسفه‌ی ریاضی نیز می‌شود. درواقع بحثی که اکنون مورد مذاقه‌ی ما قرار خواهد گرفت، به منزله‌ی مباحث مقدماتی در چهارچوب مباحث فکری/فلسفی علامه طباطبایی در زمینه‌ی فلسفه‌ی اولی است.

مقدمات سه‌گانه‌ی اثبات نیاز به فلسفه

علامه طباطبایی، در ابتدا به منظور اثبات نیاز نوع انسان به بحث فلسفی، سه مقدمه را ارائه کرده‌اند: اول، اصل واقعیت؛ یعنی واقیت داشتن ما و سایر امور. دوم، علم به واقعیت؛ بدان معنا که انسان قادر است واقعی بودن خود، و همچنین واقعیت داشتن سایر امور را ادراک کند. سوم، وجود خطا در درک و علم انسان به واقع.

۱. پذیرش اصل واقعیت؛ مقدمه‌ی اول برای اثبات نیاز به فلسفه

علامه طباطبایی برای اثبات نیاز به فلسفه، سخن خود را از این امر ابتدا می‌کند که اصل واقعیت، امری بدیهی و غیرقابل انکار است؛ لذا موضوع فلسفه‌ی اولی، که عبارت است از «موجود بما هو موجود»، به هیچ وجه نیاز به اثبات ندارد.

۱. إنا، معاشر الناس، «أشیاء موجودة جدا»، ومعنا «أشیاء اخر موجودة»

تردیدناپذیری اصل واقعیت
تردید نیست که ما آدمیان، اشیایی هستیم که واقعاً و حقیقتاً وجود داریم؛ و نیز همراه با ما اشیاء دیگری هستند که آن‌ها هم واقعاً و حقیقتاً موجودند. «موجوده جدّاً» به این معنا است که ما و سایر اشیاء، نه به حسب توهم، بلکه واقعاً و حقیقتاً موجود هستیم. علامه طباطبایی بحث خود در فلسفه را با واقعیت آغاز می‌کند. اولین نکته از ضروریات ورود به فلسفه این است که انسان نمی‌تواند منکر اصل واقعیت باشد. کسی که منکر اصل واقعیت بوده و قائل شود که هیچ واقعیتی در کار نیست، و همه چیز پندار و سراب است، نمی‌تواند به مباحث فلسفی ورود پیدا کند. تنها کسی که واقعیت را پذیرفته باشد و اموری را واقعیت بداند، قادر است به بحث فلسفی وارد شود. برای روشن شدن این مطلب، لازم است به دو واژه‌ی «موجود» و «واقعیت» بپردازیم.

عدم امکان شک در اصل واقعیت
علامه طباطبایی در عبارت فوق درصدد بیان این معنا است که موجود، غیرقابل شک و انکار است؛ و اگر شک و تردیدی در آن واقع شود، و یا اگر از سوی منکران انکار گردد، این انکار تنها مربوط به لفظ و ظاهر آن است، و چنین امری تنها از مکابر معاند سر می‌زند. اما نکته‌ای که می‌توان از بیان وی استنباط کرد، این است که آیا شک نسبت به اصل واقعیت، معنای صحیحی دارد؟ و آیا اساساً چنین شکی ممکن است؟ نظر علامه طباطبایی بر این است که چنین شکی اساساً فرض صحیحی ندارد؛ به همین دلیل است که وی، آغاز فلسفه را گذر از مرز سفسطه می‌داند. شک در واقعیت هر شیء خاص امکان‌پذیر است، اما نمی‌توان در واقعیت داشتن همه چیز شکاک بود؛ چراکه با فرض تردید و شک در واقعیت همه چیز، دیگر معیاری از واقعیت باقی نخواهد ماند.

علامه طباطبایی و تعریف فلسفه

الف: فلسفه؛ تمیز واقعیت از لاواقعیت

علامه طباطبایی هم در تعریف فلسفه‌ی اولی و هم در بیان موضوع آن، سخنی متفاوت با فیلسوفان گذشته دارد. در بحث از فلسفه‌ی اولی، فیلسوفان گذشته

تعاریف دیگری ارائه کرده‌اند. البته همه‌ی آن‌ها به این تعریف بازمی‌گردند که ما در فلسفه، که از آن به فلسفه‌ی اولی تعبیر می‌کنیم، در طلب معرفت به حقیقت موجود هستیم. در کتاب اسفار اربعه‌ی ملاصدرا، تعریفی بدین شرح آمده که فلسفه عبارت است از «استکمال النفس الانسانیة بمعرفة حقایق الموجودات».^۱ به نظر صدرالمتألهین، هدف ما در فلسفه‌ی اولی، شناسایی حقایق موجودات است. لکن علامه طباطبایی در کتب بدایة الحکمة، نهایة الحکمة و سایر آثار خود، تعریف متفاوتی را دنبال می‌کنند. تعریف مذکور، در ادامه‌ی متن کتاب نهایة الحکمة خواهد آمد. او فلسفه‌ی اولی را به علمی تعریف می‌کند که درباره‌ی عوارض ذاتی موجود، از آن حیث که موجود است، سخن می‌گوید. هدف فلسفه نیز این است که قدرت معرفت به موجودات را برای انسان فراهم آورد. بدین ترتیب، نزد علامه طباطبایی فلسفه بدل به «معرفة الموجودات علی وجه کلی»^۲ می‌شود. همین معیار ملاصدرا بدین شکل بیان می‌دارد: «معرفة حقایق الموجودات». گفتیم، عبارت علامه طباطبایی متفاوت با دیگر تعاریف است: «معرفة الموجودات علی وجه کلی». در پایان این بخش تلاش خواهیم کرد تا تفاوت این دو تعریف را به روشنی بیان کنیم. پایان بحث به این مسئله منتهی می‌شود که تعریف ملاصدرا از فلسفه در اسفار اربعه ارائه می‌کند چه تفاوتی با تعریفی دارد که در فلسفه‌ی علامه طباطبایی بیان می‌شود.

در این موقف، سؤالی بدین شرح مطرح می‌شود که منظور از موجود چیست؟ و مراد از «موجود» و منظور از حقایق موجودات چه می‌تواند باشد؟ چه تفاوتی است بین موجود در فلسفه‌ی علامه طباطبایی و موجود در فلسفه‌ی فیلسوفان گذشته؟ بیان شد که در نگاه علامه طباطبایی، فلسفه «معرفة الموجودات» است؛ اما منظور از موجود در این تعریف چیست؟ ملاصدرا که فلسفه را «معرفة حقایق الموجودات» می‌داند، مرادش از حقایق موجودات چیست؟ چنین پرسش بنیادینی در فلسفه‌ی همه‌ی فلاسفه ارزش پرسیدن دارد. مثلاً در فلسفه‌ی افلاطون و یا ارسطو گفته می‌شود که ما خواستار شناسایی حقیقت موجود هستیم. می‌گوییم انسان موجود است، درخت موجود است؛ اما منظور از موجود چیست؟ این پرسش، پرسشی بسیار اساسی است که از

۱. ملاصدرا؛ اسفار؛ ج ۱، ص ۲۰.

۲. علامه طباطبایی؛ بدایة الحکمة، ص ۶.

مسائل فراوانی پرده برمی‌اندازد. افلاطون و ارسطو موجود را چه می‌دانند؟ حقیقت موجود در فلسفه‌ی آنان چیست؟ فارابی و ابن‌سینا در این مسئله قائل به چه قولی هستند؟ سهروردی و ابن‌عربی در این باره چه سخنی دارند؟

تفاوت فهم علامه طباطبایی از واقعیت با فلاسفه پیشین

موجود، مفهومی است حاکی از واقعیت. هنگامی که می‌گوییم این میز موجود است، یعنی این میز یک امر واقعی است. هنگامی که می‌گوییم انسان موجود است، یعنی انسان واقعیت خارجی دارد. هنگامی که می‌گوییم خدا موجود است؛ یعنی خدا واقعیت دارد؛ و پندار و وهم و یا یک امر اعتباری نیست، بلکه یک امر واقعی است. اما منظور از واقعیت چیست؟ چه تفاوتی است بین واقعیت در فلسفه‌ی علامه طباطبایی و واقعیت نزد فیلسوفان گذشته؟ علامه طباطبایی واقعیت را عین وجود می‌داند؛ ولیکن فیلسوفان سابق، واقعیت را در پرتو تمایز وجود و ماهیت فهم می‌کردند. فیلسوفان گذشته فلسفه را «معرفة حقایق الموجودات» می‌دانستند. از نظر آن‌ها فلسفه به ما کمک می‌کند حقیقت موجود را مورد شناسایی قرار داده و بفهمیم چه چیزهایی واقعیت داشته و از وجود بهره‌مندند؛ و چه اموری واقعیت نداشته و از وجود بی‌بهره‌اند.

علامه طباطبایی فلسفه را معرفت حقیقت موجود نمی‌داند؛ بلکه در نگاه او فلسفه عبارت است از معرفت خود موجود. وقتی گفته می‌شود انسان موجود است یا خدا موجود است، این جملات دلالت بر این دارند که انسان و خدا واقعی هستند. فلسفه خوانده می‌شود تا به وسیله‌ی آن، واقعیت از لاواقعیت تمییز یابد. ما یک عمر زندگی می‌کنیم و این فکر برایمان پیدا می‌شود که در این دنیا جاودانه هستیم؛ درحالی‌که درواقع چنین نیست. ما بعد از پایان عمر محدودمان از دنیا می‌رویم. کسی که خودش را جاودانه بداند و این فکر در او پیدا شود که امکانات، اموال، توانایی‌ها و خانواده‌اش پایدار هستند و زوال نمی‌پذیرند، گرفتار وهم شده و خیال بر او غلبه یافته است. اما کسی که می‌داند که عمر در گذر است و دیر یا زود قوایش تحلیل خواهند رفت، چنین فردی با واقعیت‌ها زندگی می‌کند.

فلسفه در تمییز امور واقعی از امور غیرواقعی به ما یاری می‌رساند. خداوند متعال می‌فرماید: «فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفُّكَ الَّذِينَ لَا يُوَفُّونَ»^۱ وعده‌ی

اهمیت و ضرورت شناخت واقعیات

۱. پس صبر پیشه کن و مبادا کسانی که یقین ندارند تو را به سبکسری وادارند. (روم: ۶۰)

خدا حق است. یعنی مرگ فرا می‌رسد و انسان وارد عالم برزخ می‌شود. مرگ واجد واقعیت خارجی است. عالم برزخ هم یک واقعیت خارجی است. و قیامت امری است که واقعیت دارد. وعده‌ی خداوند نیز حق است. مراقب باشید کسانی که یقین به قیامت ندارند، شما را به انحراف نکشیده و شما را گرفتار خیالات نکنند. ممکن است کسی بگوید: «عزیز من! مراقب خودت، و اعمال و افکارت باش! چراکه باید در قبال تمامی اعمال پاسخگو بود و نمی‌توان بی تفاوت باقی ماند». چنین فردی شما را به واقعیت واقف می‌کند. کسی که به شما می‌گوید: نه، خدایی نیست، قیامت نیست، درواقع شما را با لاواقعیت همراه می‌کند. یک لحظه چشم دل باز می‌شود و انسان توجه می‌یابد که ای افسوس، عمر گذشت.

ب: فلسفه؛ علم به علل وجود

انسان باید خود را بشناسد و بداند که از کجا آمده، امروز کجاست، کجا می‌خواهد برود و حال چه باید بکند. این‌ها مصادیق بارز شناخت واقعیت هستند؛ واقعیتی که همان وجود است. فلسفه برای فهم پاسخ همین پرسش‌ها خوانده می‌شود. هدف از خواندن فلسفه آن است که بفهمیم کجا بوده‌ایم، کجا هستیم و کجا خواهیم بود. «رَحِمَ اللَّهُ إِمْرَأَ أَعَدَّ لِنَفْسِهِ وَ اسْتَعَدَّ لِرَحْمَةِ اللَّهِ وَ فِي أَيْنَ وَ إِلَى أَيْنَ». رحمت خدا شامل کسی است که خودش را بشناسد و بداند کجا بوده، اکنون کجاست، کجا خواهد رفت و حال چه باید بکند. کسی که از خودش مراقبت نمی‌کند، نمی‌داند چه باید بکند. پس فلسفه را می‌خوانیم تا بفهمیم چه چیز واجد واقعیت است و چه چیز از واقعیت بی‌بهره است.

توضیح این مطلب در ادامه خواهد آمد که چرا تعریف دوم، یعنی تعریف علامه طباطبایی، دقیق‌تر است. فلسفه به ما کمک می‌کند واقعیت را شناسایی کنیم و آن را از لاواقعیت متمایز نماییم. ممکن است پرسیده شود که چه چیزی واقعیت دارد؟ اما ممکن است پرسش دیگری هم به میان آید که چه چیز واقعیت است؟ یعنی واقعیت چیست؟ این‌گونه است که واقعیت را از لاواقعیت تمیز می‌دهیم.

میان تفکر فلسفی علامه طباطبایی و فیلسوفان پیش از او، تفاوت بسیاری وجود دارد. در فلسفه‌های گذشته، ماهیت و وجود هستند که بنای فلسفه را برپا

چیستی واقعیت نزد
علامه طباطبایی

می‌کنند و فلسفه به ما کمک می‌کند تا ببینیم چه امری واقعیت دارد و چه امری واقعیت ندارد. اما در فلسفه‌ی علامه طباطبائی واقعیت همان وجود است و فلسفه، تمییز واقعیت از لاواقعیت را بر عهده دارد.

وجود و ماهیت، تفاوتی بین تفکر فلسفی علامه طباطبائی و فیلسوفان ماقبل وجود دارد و آن این است که در فلسفه‌های قبل بنا بر این بود که ماهیت و وجود هستند که در آغاز، بحث فلسفی را قوام می‌بخشند. پیش از علامه طباطبائی، فلاسفه چنین می‌گفتند که انسان دارای وجود است؛ لذا انسان واقعیت دارد. لکن ممکن است چنین نباشد و معتقد شویم که ما یک واقعیت هستیم، یا یک لاواقعیت. فلسفه‌ها برحسب موضعی که در قبال نوع تمایز بین وجود و ماهیت اتخاذ می‌کنند، از یکدیگر جدا می‌شوند. در یک فلسفه، تمایز بین وجود و ماهیت به عنوان تمایزی منطقی لحاظ می‌شود و در فلسفه‌ی دیگر، همین تمایز به عنوان تمایزی مابعدالطبیعی محسوب می‌گردد. اما در فلسفه‌ای دیگر، آنچه در خارج واقعیت دارد، خود وجود است پس ما فلسفه را می‌خوانیم تا واقعیت را از لاواقعیت تمییز

بدهیم و ببینیم چه چیز واقعیت است و چه چیز واقعیت نیست، چه چیز واقعی است و چه چیز اعتبار است و چه چیز وهم است و سراب. گاهی انسان یک عمر دلش را به یک دوست خوش می‌کند و بعد از مدت‌ها متوجه می‌شود که آن دوست، به هنگام رفتن از دنیا از دست می‌رود. انسان دلش را خوش می‌کند به دوست و مال و دنیا، اما هنگامی که آخرت برپا می‌شود، می‌بیند نه مال به او وفا کرده، نه دوست و نه دنیا. او درمی‌یابد که با نفس و عملش تنها مانده است. «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»^۱ پس فلسفه به ما کمک می‌کند تا بفهمیم از کجا آمده‌ایم، مبدأ عالم چیست، به کجا می‌خواهیم برویم، عاقبتمان چگونه است و حال چه باید بکنیم؛ با چه کسی دوستی کنیم، با چه کسی رفاقت کنیم، چه کاری انجام دهیم و از چه کاری اجتناب کنیم؛ هرچند ممکن است بعضی پاسخ‌ها به این سؤالات، تلخ باشند و وهم‌ها و خیالات لذت بخش پیشین را متزلزل کنند.

فلسفه علمی است که با خود درد می‌آورد و انسان را آزار می‌دهد. از آنجا که

۱. پس هر کس هم وزن ذره‌ای کار خیر انجام دهد، آن را می‌بیند و هر کس هم وزن ذره‌ای کار بد کرده، آن را می‌بیند (زلزله: ۷ و ۸)

انسان گرفتار اوهام می‌شود، در ابتدا خیال می‌کند که طریق صحیحی را در پیش گرفته است؛ اما بعد متوجه می‌شود که در باطن امر، مشغول وهمیات و سراب‌های خیالی بوده. ممکن است کسی آبی را در دوردست به شما نشان دهد و شما از روی عطش به سوی آن بشتابید؛ اما جلوتر که می‌روید، در یک آن غفلت شما زایل می‌شود و درمی‌یابید که گرفتار اوهام بوده و سراب را جسته‌اید. ممکن است کسی هم به شما بگوید که اینجا سراب است، پس دلت را به این خوش نکن؛ اگر عطش آب امانت را بریده، تدبیر دیگری بیاندیش، چراکه اینجا آبی در کار نیست. آن کس که شما را گرفتار اوهام می‌کند، لذتی آنی و لحظه‌ای برای شما به ارمغان می‌آورد؛ اما بعد که متوجه می‌شوید در پی سراب بوده‌اید، آن لذت گذرا محو می‌شود و جای خود را به آزرده‌گی می‌دهد.

فلسفه به ما کمک می‌کند که بفهمیم چه چیز واقعیت است و چه چیز کمک فلسفه در واقعیت نیست، تا خود را از فریب و نیرنگ اوهام حفظ کرده و واقعیت را از لاواقعیت تمییز بدهیم. وقتی که گفته می‌شود انسان موجود است، یا می‌گوییم خدا موجود است، درواقع مرادمان این است که انسان امری واقعی و خدا هم یک امر واجد واقعیت است. «إِنَّ الدُّنْيَا بَحْرٌ عَمِيقٌ، قَدْ غَرِقَ فِيهَا عَالَمٌ كَثِيرٌ فَلْتَكُنْ سَفِينَتَكَ فِيهَا تَقْوَى اللَّهِ»؛ می‌فرماید مراقب باشید در دریای عمیق دنیا غرق نشوید؛ چراکه به ناگاه متوجه خواهید شد که فریب لاواقعیت را خورده‌اید و فرصت از دست رفته است.

ج: فلسفه؛ تمییز حقایق از اعتباریات و وهمیات

فلسفه علمی است که توان تمییز درست از نادرست، حق از باطل، واقعیت از لاواقعیت، و همچنین قدرت فهم چیستی آن‌ها را به انسان اعطاء می‌کند. این امور را با فلسفه می‌توان از یکدیگر تمییز داد. فلسفه به ما می‌گوید که درست و نادرست کدام‌اند. درست آن چیزی است که واقعیت خارجی پشتوانه‌اش باشد. از درست به حق و از نادرست به باطل تعبیر می‌کنند و فلسفه ملاکی به دست می‌دهد که قدم‌ها و اعمال ما در مطابقت با آن ملاک، قدم‌ها و اعمالی درست از

۱. دنیا دریای عمیقی است که بسیاری در آن غرق شده‌اند؛ پس باید کشتی تو در آن، تقوای از خداوند باشد. (کلینی؛ الکافی؛ ج: ۱؛ ص ۱۶)

آب درآیند. و اما کار درست چگونه کاری است؟ آن کاری که واقعیت خارجی داشته، و یا واقعیت خارجی پشتوانه‌ی آن باشد. اما کار نادرست کاری است که واقعیت خارجی نداشته، و یا واقعیت خارجی پشتوانه‌اش نباشد. به عنوان مثال، امور اعتباری از این قبیل هستند که درستی و نادرستی‌شان محول به درستی و نادرستی پشتوانه‌شان است. کدام امور اعتباری هستند؟ ازدواج، ملکیت، ریاست و... از زمره‌ی امور اعتباری اند. ممکن است مؤمنی با انسان ناصالحی ازدواج کند. این انسان فقط به یک امر اعتباری توجه کرده است و ازدواج او، ریشه در واقعیت ندارد. اما ممکن است مؤمنی با انسان صالحی ازدواج می‌کند. «الْحَيِّثَاتُ لِلْحَيِّثِينَ وَالْحَيِّثُونَ لِلْحَيِّثَاتِ، وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ»^۱ اگر ازدواج، که یک امر اعتباری است، همراه با ایمان و تقوا باشد، این ازدواج امری اعتباری محسوب می‌شود که ریشه در واقعیت دارد. اما اگر چنین نبود و فقط ازدواجی صورت گرفت که در آن بین زن و مرد تناسب وجودی و سنخیت وجودی در کار نبود، می‌توان گفت که این دو فرد گرفتار اعتباریاتی شده‌اند که ریشه در واقعیت ندارند. پس فلسفه به ما کمک می‌کند تا حقایق را از اعتباریات و وهمیات متمایز کرده و بفهمیم چه چیزی حقیقی، چه چیزی اعتباری، و چه چیزی وهم و سراب است. وظیفه‌ی فلسفه این است که امور واقعی را دنبال کند؛ حال چه امور واقعی عبارت باشند از رابطه‌ی بین علت و معلول، و چه مربوط باشند به رابطه‌ی بین قوه و فعل که از آن به حرکت تعبیر می‌کنند. اما فیلسوف به هیچ‌وجه با اوهام و خیالات سروکار ندارد.

دوری از اوهام و ارتباط
با واقعیات

این بحث در تمام طول مسیر تفکر فلسفی بسط می‌یابد. برای مثال، در میان مباحث فلسفی بحثی به نام علیت وجود دارد که همان بحث در باب واقعیت خارجی بین علت و معلول است. کسی که کار نیک انجام می‌دهد، پاداش آن نیکی برایش منشأ اثر می‌شود و کسی که کار بدی انجام می‌دهد نیز، عقاب همان کار دامنش را می‌گیرد. پس یک رابطه‌ی علّی بین فعل ما و نتیجه‌ای که برای ما پیدا می‌شود، وجود دارد. خدای تبارک و تعالی علت است برای کل نظام هستی. رابطه‌ای واقعی بین خدای تبارک و تعالی با نظام هستی برقرار است. اگر انسان

۱. زنان ناپاک از آن مردان ناپاکند، و مردان ناپاک نیز به زنان ناپاک تعلّق دارند و زنان پاک از آن مردان پاک، و مردان پاک از آن زنان پاکاند. (نور: ۲۶)

بخواهد به جایی برسد، باید مراحل را طی کند، چراکه طفره در وجود محال است. این مراحل اجتناب ناپذیر هستند. کسی که به دنبال سعادت است، لازم است مقدمات رسیدن به سعادت را برای خود فراهم کند. این رابطه‌ی ضروری را رابطه‌ی علی می‌گویند.

از سوی دیگر حرکت هم یک امر واقعی است. کسی که می‌خواهد به نتیجه و رجوع حرکت به امری غایتی برسد، باید مراحل ملازم آن را دنبال کند. اگر قوه و استعداد هسته‌ی درخت زردآلو را در نظر بگیرید، خواهید دانست که این هسته بدل به درخت زردآلو می‌شود. اما اگر هسته‌ی درخت گردو را داشته باشید، این هسته تبدیل به درخت گردو خواهد شد. پس بین قوه و فعل، ارتباطی واقعی در کار است. حرکت چنین امری است و رجوع به امری واقعی دارد. حرکت به معنی تبدل تدریجی شیء از قوه به فعل است. شیئی که قوایش بدل به فعلیت می‌شود، قطعاً در حرکت است؛ بنابراین هر بخشی که در فلسفه طرح می‌شود، رجوع به رابطه‌ای واقعی دارد و آن را مورد مطالعه قرار می‌دهد. فیلسوف با اوهام و خیالات نسبتی ندارد. فیلسوف کسی است که واقعیت را شناسد و واقعیت را از لاواقعیت متمایز کند.

واقعیت و حقیقت دارای تغایر می‌باشند و قطعاً عین یکدیگر نیستند. نکته‌ی باریکی در مسئله‌ی عدم عینیت واقعیت و حقیقت نهفته است. تاکنون بیان کردیم که خواندن فلسفه به هدف تمییز واقعیت از لاواقعیت است. این بیان، ناظر به قول علامه طباطبایی بود که حسب آن، واقعیت و حقیقت یکی شدند و عینیت یافتند. لکن ملاصدرا مانند فلاسفه‌ی پیش از خود، قائل به آن بود که فلسفه همان معرفت به حقیقت موجود است. چنانکه مشخص است، حسب قول ملاصدرا، واقعیت و حقیقت تفاوت می‌یابند.

واقعیت و حقیقت در این دو تعبیر علامه طباطبایی و ملاصدرا، و همچنین نزد فلاسفه‌ی گذشته، با واقعیت و حقیقت در مباحث مربوط به صدق و حق و بررسی رابطه‌ی حق و صدق با یکدیگر به عنوان دو صفت برای قضایا نیز متفاوت اند. در علم به واقعیت و ادراک واقعیت، اگر علم مطابق واقع باشد، به آن حق گفته می‌شود، و اگر این ادراک مطابق با واقع نباشد، آن را باطل می‌گویند. همچنین، اگر ادراک ما با واقع مطابق باشد، به آن اطلاق صدق می‌کنند و اگر هم این ادراک با واقع مطابق نباشد،